

عربها در خوزستان

قلم آقا سید احمد آقای تبریزی

- ۲ -

شاه اسمعیل پس از آنکه آل مشعشع را قتل عام کرد و تمام خوزستان را از وجود مخالفان پرداخت سید فلاح والی عربستان از راه بهبهان بسوی فارس شتافت. پس از رفتن وی سید فلاّح پسر دیگر سلطان محسن که معلوم نیست باچه وسیله از قتل عام رهایی یافته بود خروج کرده و بدستیاری عشائر عرب حویزه را تصرف نمود. لیکن او از قضیه برادران خود درس عبرتی گرفته و از زور بازوی جنگجویان قزلباش لرزان بود، این بود که نحفه های لایق پیش شاه اسمعیل فرستاده و خواستار گردید که حکومت حویزه و آن حدود را بدو واگذارند، شاه نیز درخواست او را پذیرفته و حکومت حویزه و آن قسمت از خاک خوزستان را که نشیمنگاه مردم عرب بود بدو وا گذاشت. از آهنگام بود که لفظ «عربستان» پیدا گردید، زیرا حدود حکمرانی سید فلاّح و جانشینان او را بدان نام باز خواندند تا از دیگر قسمتهای خوزستان شناخته باشد. (۱) گویا آنچه شاه اسمعیل را بدین واداشت که خواهش سید فلاّح را پذیرفته و خانواده مشعشع که بنیادشان را کننده بود بار دیگر بروی کار آورد ملاحظه سه چیز بوده: نخست آنکه در آن قرنها تعصب شیعه و سنی در ایران کمال شدت را داشت و خانواده مشعشع از ابتدا به تشیع و نشر مذهب معروف بودند، و کسی چه داند که شاه

[۱] ولی باید دانست که در زمان صفویه تنها حویزه و حدود آن که نشیمنگاه عشائر عرب بود بنام «عربستان» خوانده میشد، و نامیدن همه خوزستان بدان نام از غلط های دوره قاجاریه است.

اسمعیل از آن قتل عام آل مشعشع پشیمان نگردیده و از مردم ملامت نشنیده بود، دوم آنکه شاه اسمعیل اگر خواهش سید فلاح را نمیپذیرفت ناچار بود که همواره اردوئی در شهرستان ساحلو نگذارد و این کار در آن موقع که ابتدای سلطنت بود آسب نبود، سیم آنکه رعهد آل بویه و سلجوقیان و مغول پادشاهان ایران این ترتیب را شنند که حکومت ولایتی را بامیری یا بزرگی سپرده و موروث خاندان وی میگردانیدند، نهایت اذن و فرمان پادشاه در هر زمان شرط لازم جانشینی بود، و نیز پادشاه در هر موقع می توانست که انحاکم خاندانی را معزول ساخته و پسر یا برادرش را بجای وی نشانند. لیکن با همه این ملاحظات باید گفت که آن کار شاه اسمعیل جز مار کشتن و مار بچه نگهداشتن، یا از پدر کشته امید آشتی داشتن نبود، و خود لانه فسادى در یکی از مهمترین نقاط مملکت برپا نمود، و خواهیم دید که چه فتنه ها از خانواده مشعشع و اعراب سرزد.



پس از مرگ سید فلاح پسرش سید بدران والی گردید و امر و نهی شاهى را مطیع و منقاد بود و چون او نیز پس از مدتی بدرود زندگى گفت پسرش سید سجاد والی شد، او نیز در مدت چهل سال نابیشتر که حکومت کرد با دربار صفویه از در اخلاص و دولتخواهى در آمد. ولی با این همه در زمان سید بدران و پسرش سید سجاد خوزستان از اعراب صدمه های فراوان دید و خرابیهای زیاد در آبادیهای آن سرزمین روی داد، زیرا نخست در بدو جلوس شاه طهماسب که بجهت خرد سالی شاه و نفاق امرای صغف بحال دولت راه یافته بود اعراب بحال پیدا کرده و سالیان دراز در اطراف شوشتر و دزفول و دیگر نواحی بتاخت و تاز اشتغال داشتند (۱) بار دیگر پس از وفات

[۱] قاضی نورالله شوشتری که در زمان شاه طهماسب و مولا سجاد بوده از خرابی شوشتر و پریشانیهای مردم آنجا شکایت نموده و علت آنرا « رکتاز اعراب اجلاف » مینوسد با آنکه قاضی نورالله دوستار خاندان مشعشع بوده است

شاه طهماسب که ناچلوس شاه عباس مملکت در حال فترت و اختلال بود باز در خوزستان بازار چپاول و غارتگری اعراب گرم گردید. در این هنگام عشیره ای نیز بنام آل سلطان از عراق بخوزستان درآمده با آل مشعش دشمنی وستیز میکرد، و بیهانه جنگ بایکدیگر آتش تاخت و تاز را در نواحی خوزستان برافروختند (۳) در همان ایام اختلال و فترت بود که سید مبارک نواده سید بدران برعموی خود شوریده بازور شمشیر والی شد و بحدودی که شاه اسماعیل برای حکومت آنخانواده معین کرده بود قانع نگردیده از رود کارون گذشته «دورق» را که یکی از شهرهای قدیم ایران و در آن هنگام در دست طوایف افشار بود بتصرف آورد و پدرش مولا مطلب را بحکومت آنجا گذاشت، بدین اندازه نیز قانع نگردیده در فکر تصرف شوشتر و دزفول بود لیکن در این هنگام زمام مملکتداری بدست شاه عباس بزرگ افتاد و پس از دوازده سال فترت چنان شهریار دلیر و کارفانی بروی کار آمد این بود که سید مبارک راه احتیاط پیموده و دم از دولتخواهی زد، پسرش سید ناصر را که خرد سال بود بدربار شاه فرستاد و او ناسال وفات پدرش بامر شاه عباس در استراباد میزیست. با اینهمه شگفت است که از یکسو سید مبارک هیچگاه از فکر طغیان خالی نبود چنان که در سال ۱۰۰۳ بیریق طغیان افراشته و دزفول را بتصرف آورد، در شوشتر نیز با مردم انشهر همدست گردیده و فرستاده شاه عباس را در قلعه سلاسل محاصره کرد و دو سال بعد (۱۰۰۵) در میان رامهرمز و شوشتر با حاکم شوشتر جنگ کرد. از سوی دیگر شاه عباس با آنهمه فتنه انگیزیها و «بی ادبیهای» سید مبارک او را عفو کرد و با اینکه در سال ۱۰۰۳ اردو بخوزستان فرستاده و یاغیان را بزبون ساخت چشم از شوخ چشمی های سید مبارک پوشیده و بار دیگر او را

[۳] تا اینجا بیشتر آنچه را که ما در باره آل مشعش نوشتیم مجالس المؤمنین قاضی نورالله است

در مسند حکومت باقی گذاشت و دورق را تاسید مبارک زنده بود از دست او نگرفت (۴) با آنکه شاه عباس با قدرتی که داشت میتوانست خطای جدّ خود شاه اسماعیل را اصلاح نموده و برای رهائی خوزستان از فتنه اعراب چاره ای اندیشد.



پس از مرگ سید مبارک در سال ۱۰۲۵ شاه عباس جای او را به پسرش سید ناصر داد. پس از وی هم سید راشد و سید منصور خان (۵) سید برکه، سید علی خان و سید حیدر یکی پس از دیگری از طرف دربار صفوی والی شده و حکومت میکردند و مطیع و منقاد بودند. ولی با اینهمه خوزستان از فتنه اعراب آسوده نزیسته، در آن عهد ها بود که عشیره دیگری بنام آل کثیر از عراق بنحوزستان در آمده، در میان شوشتر و دزفول سکنی گرفتند و چنانکه عادت دیرینه عشائر است بچپاول روزگار میگذرانیدند و با آل سلطان همدست گردیده زد و خورد در میان ایشان و آل مشمش بر پا بود و آبادیها لگد کوب دسته کشیدهای ایشان میشد. در زمان شاه سلطان حسین سید فرج الله خان والی حوزة گردید و در قشونی که شاه برای فتح بصره فرستاد او نیز با جمعی از عرب همراه بود. لیکن در آنوقت خرابی وضع خوزستان و فتنه انگیزی اعراب تاحدی بود که شاه ناچار قشونی برای ساخلو بچوزة فرستاد. اما شگفت است که با اینحال سید فرج الله نیز یاغی گردید و شاه عموی او مولا هبة الله را والی گردانید. او پیر مرد ناتوانی بود و از عهده بر آمدن نتوانست و کار فتنه و آشوب بالا گرفت، پس از چند سال

[۴] عالم ارای عباسی چاپ سفحه های ۲۴۱، ۲۴۳، ۳۵۸، ۳۶۴، ۶۵۲.

[۵] سید منصور خان نخبین والی بود که لقب خان یافت

دیگر سید عبدالله خان پسر سید فرج الله خان والی شد، و او نیز تا چند سال با آل سلطان و آل کثیر جنک و ستیز داشت، و با آنکه شاه بارها قشون بکمک او فرستاد آتش فتنه اعراب را خاموش کردن نتوانست، در جنگی که در سال ۱۱۲۷ رویداد قشون شاه شکست خورد و سید عبدالله خان بدست آل سلطان دستگیر گردید. در این هنگام سلطنت صفویه نیز روزهای آخری خود را میگذرانید و افغانها در قندهار قوت و تسلطی پیدا کرده بودند، روز بروز کار فتنه ایشان بالا میگرفت و در سال ۱۱۳۴ بمحاصره اصفهان شتافتند. در ایام همان محاصره بود که سید عبدالله خان والی عربستان بسی خیانت ها نموده و بهمه فهانید که آنهمه محبت شاه اسماعیل با سید فلاح و رعایت های شاه عباس در باره آن خانواده جز «بجیب اندرون ما پروردن» نبود.



خیانت های سید عبدالله خان والی عربستان را در جنک با افغانها و محاصره اصفهان نویسندهگان اروپا بهتر از ایرانیان نگاشته اند (۶) و تا تاریخ ایران هست نام ننگین او در کتابها ثبت خواهد بود. شاید اگر خیانت او نبود پایتخت مملکت بدان آسانی بدست افغانها نیافتاد. و شکفت است که هر قدر او برای بر انداختن بنیاد ایران کوشش داشت شاه ساده لوح نیز بهمان اندازه بوی اعتماد مینمود و در هر مورد سخن دیگران را که از در دولتخواهی و صلاح مملکت بود گوش نداده و گفته او کار می بست. آخرین خیانت او آن بود که چون افغانها از طول محاصره هراسناک گردیده و بتوسط ارامنه صلح میخواستند وی پیغام فرستاد که من از شما هستم عنقریب اصفهان

[۶] از جله سر جان ملکم در تاریخ خود و سیاحی اروپائی که ۲۶ سال در ایران اقامت داشته و در آن موقع در اصفهان بوده در رساله مخصوصی نگاشته اند - ترجمه فارسی آن رساله را صنیم الدوله جزو جلد دوم منتظم ناصری کرده است .

بدست شما خواهد افتاد ترس و اضطراب بخود راه ندهید. پس از آنهم در موقعیکه محصورین از هر چاره‌ای نا امید گردیده و کارد باستخوان رسیده بود شاه او را برای گفتگوی صلح پیش افغانها فرستاد. «او با افغانها دوستی و آشنائی پیدا کرده صرف همت در مصالحه نمود» و شد آنچه همه میدانند و ما از شرح انوقایع بی نیاز می باشیم، ولی این را باید گفت که سید عبدالله از آنهمه خیانت های ننگین خود سودی نبرده و محمود افغان چون ناج و تخت را از شاه سلطانمخین بگرفت والی خائن را حبس نموده و جای او را به برادر کوچک یا پسر عموی وی داد.



از عاقبت حال سید عبدالله خان و برادر یا خاتمه «مسئله عربستان»
 پسر عم او که محمود بحکومت عربستان فرستاده در زمان نادرشاه
 بود آگاهی نداریم، لیکن چندسال پس از انوقایع که نادر برای پرداختن ایران از دشمنان بیگانه و خود سران بومی قیام کرد یکی از کارهای ستوده و تاریخی آن پادشاه این بود که بمسئله عربستان و والیگری آل مشعشع خاتمه داد، بدینسان که سید فرج الله خان را که در آن هنگام والی بود حکومت دورق داده و برای حوزیه که در آن زمان مهمترین شهر و مرکز خوزستان بود حاکمی از امرای خود برگزاشت. از سوی دیگر شهرهای شوشتر، دزفول و رامهرمز را که در زمان صفویه جزو بهبهان گردیده بود بار دیگر بخوزستان برگردانید و تابع حوزیه نمود (۷).
 بی گفتگوست که نادر شاه بمصرت حکومت موروثی خاندان مشعشع در خوزستان خوب پی برده بود. این کار آن پادشاه مانند دیگر کارهای

[۷] بدیهی است که بعد از آن نام عربستان محل احتیاج نبود و میبایست از میان برود لیکن نویسندگان عهد قاجاریه برعکس بمعنای آن توسعه داده و بهبه خوزستان گفتند. همه میدانیم که دولت در پیرامون سال استعمال آن نام را قدغن کرد.

اوبس سودمند و پرارزش بود، ناچار اگر روزگار فرصت میداد بقتنه انگیزهای اعراب در خوزستان خاتمه میداد، ولی چه سود که عمر او بپایان رسید یعنی کشته گردید و بار دیگر شورش و آشوب سر تاسر ایران را فرا گرفت و برای اعراب خوزستان میدان چپاول هرچه بهن تر گردید. چنانکه خواهیم دید در همان ایام قتل نادرشاه بود که بنی کعب از سواحل جنوبی خوزستان به دورق (فلاحیه) در آمده و جایگاه خود را در آنجا استوار گردانیدند، و در خوزستان لانه فساد دیگری پدید آمد ... اصلاح آب سر زمین بقرنی دیگر و ببازوی توانا و نیرومند دیگری محول گردید (۸)



چنانکه گفتیم نادر شاه سید فرج الله خان را حاکم دورق گردانیده و برای خویره حاکمی از امرای خود برگزاشت. در سال ۱۱۶۰ که نادر شاه کشته گردید مولا مطلب نواده سید

عاقبت احوال
خاندان مشمع

فرج الله خان حاکم دورق بود و از شورش و آشوبی که در سر تاسر ایران برخاسته بود استفاده جسته و بی‌سخت و بی‌سختی و بدستگیری عشائر عرب خویره را از دست محمد خان حاکم نادر شاه در آورد. سپس لشکر بدزفول و شوشتر برده و آن شهر ها را نیز بتصرف آورد. در اینموقع عادلشاه برادر زاده نادر که بسطانت نشست فرمان فرستاده و مولی مطلب را ولی تمام خوزستان گردانید و بار دیگر خاندان مشمع رونق و شکوهی یافتند. لیکن این کامیابی مولا مطلب دولت مستعجل بود و خاندان ایشان را روز و روزگار بپایان رسیده بود. زیرا در آن هنگام از یکطرف آل کثیر در میان شوشتر و دزفول سر بخود سری

[۸] این نکته در خور توجه است که در امسال که دولت باصلاح خوزستان اقدام نمود از بدو ورود اعراب بدانجا پانصد سال گذشته است

بر آورده بودند و از طرف دیگر بنی کعب در فلاحیه روز بروز بقوت خود می افزودند. این بود که با آنکه دوره فترت و اختلال مملکت در این دفعه ممتد و طولانی بود آل مشعشع بنخود سری خود ادامه دادن توانسته ناچار گردیدند که بهمان حوزة و اطرافش قانع شوند. از آن تاریخ حکومت حوزة در رؤسای آن خانواده است. و در عهد ناصرالدین شاه هم که عشائر خوزستان در تحت ریاست نه نفر شیخ اداره می شدند شیخ حوزة از مشعشعیان بود و اکنون نیز که برای عشائر عرب مشایخی از طرف دولت معین گردیده شیخ حوزة مولا عبدالعلی مشعشعی میباشد.

(بقیه)



(آینده) در طی مقاله فوق صفحه ۱۲۱ سطر ۹ نگاشته شده که طوایف افشار در زمان شاه اسمعیل صفوی شهر دورق را در تصرف داشتند. از نویسنده محترم خواهش داریم اگر ممکنشان باشد از روی اسنادی که با نهادسترس دارند معین فرمایند که «طوایف افشار» در چه زمان بنخوزستان رفته و تا کی در آنجا بوده اند و چه حوادثی با این آمد و شد توأم بوده است، زیرا امروز گویا اثری از آن طوایف در آن خطه نباشد - در هر حال ما از آن بی اطلاعیم.

در توصیف جهان

سنائی غزنوی

این جهان بر مثال مردار است

کرکسان کرد او هزار هزار

این مرا را همی زند مخلص

آن مرا اینرا همی زند منقار

و آخر الامر بر برند همه

و ز همه بازماند این مردار